بن مالک رضی الله عنه روایت کند که حضرت رسالت ص فرمود که انا و کافل الیتیم کهاتین فی الجنة و اشار بالسبابة والوسطی و فرج بینهما و این مژده تمام و عده
مزید العنایت است والمساکین و احسان کنید با درویشان و محتاجان که بذل فقر و فاقه گرفتارند و در میان خلق بواسطه مفلسی بی اعتبار و بمقدار
یعنی صدقات و زکوة بایشان دهید و مرهم راحتی بر جراحت سوخته ایشان نهید والجار ذی القربی و نیکویی فرو مگذارید با همسایه خویشاوند ان
که با وجود قرب جوار نسبت خویشی نیز دارد و یا جاری که دار او ملاصق منازل شما باشد یا همسایه که نسبت دینی داشته باشد یعنی مسلمان بود
والجار الجنب و دیگر نیکویی کنید با همسایه بیگانه یعنی اگر خویشی ندارد یا منزل او از سرای شما دور و حد جوار تا چهل سرای مقرر کرده اند در موجز
ابو الفتوح آورده که ثابت شده که حد جوار چهل سرایست از جهای از جهات اربعه یعنی شرق و غرب شمال و جنوب و گفته اند مراد از جار جنب
همسایه کافراست صاحب انوار روایت میکند که حضرت رسول ص فرمود که همسایگان سه اند یکی آنکه سه حق ثابت دارد حق جوار و حق قرابه
و حق اسلام دوم همسایه که او را دو حق باشد همسایگی و حق اهل دینی سیم همسایه که حق جوار پیش ندارد و آن همسایه مشرکست از اهل کتاب
و احسان با همسایگان شفقت است و اراده خیر و دفع ضرر از ایشان در صحیح مسلم بروایت انس وارد شده لا یدخل الجنة عبد لا یامن
جاره بوایقه و در معالم نقل میکند که حضرت رسالت ص فرمود که پیوسته جبرئیل ع مرا در باب همسایه وصیت میفرمود تا حدی که گمان بردم که
همسایه در میراث همسایه مدخل نماید و از مدرمه گفته که و احسان با همسایگان و عده کمال ایمانست کما قال ص من کان یومن بالله والیوم الآخر
فلیکرم جاره و در کشف الاسرار آورده که همسایگان چهار اند و حقوق ایشان باندازه قرب ایشانست همسایه منزل آن آدمیانند چنانچه
فرمود والجار ذی القربی والجار الجنب و همسایه نفس آنها و فرشتگان اند چنانچه گفت وان علیکم لحافظین کراما کاتبین و همسایه
دل آن معرفت کما قال هو الذی انزل السکینة فی قلوب المؤمنین و همسایه جان و آن نور حضرت وهو معکم اینما کنتم حق همسایه
سرای که مردمانند آنست که طریق مراعات با ایشان فرو مگذاری و همه را بمواسات خویش در همه وقت شاد داری حق همسایه نفس که ملکین اند
آنست که ایشانرا بطاعت خود مسرور سازی و از معاصی خویش بخور رکز دانی و چیزی که ایشانرا ملالی که بوقت خواندن جایف ده و حق همسایه
ثانی حق همسایه جان بحقیقت تواند بود که بقدم همت از دایره کونین بیرون روی و از خود باز رسته حق را یکتا شوی تا از سر این سخن که
لکمال لو لکن فاکون لک کما لم ازل آگاهی یابی بر طریقت فرمود بیت تا با خودی ار چه هم نشینی با من : ای بس دوری که از تو باشد با من
ور بی زنیستی نشوی ای پس تو : کاندر ره عشق یا تو گنجی یا من : قشیری رحمه الله گفته که هر گاه جار دار تو مستحق آنست که با واحسان کنی حق همسایه
نفس را که دل است بطریق اولی که ضایع نگذاری و خواطر متفرقه و خیالات ردیه از وی باز داری و با همسایه دل که روح است احسان کنی
و او را حمایت نموده از مساکنت با مکونات و مجاورت با موجودات برکسی و همسایه روح را که سریست از نوازش و از غیبت مواطن
شهودات و تجلی و مکاشفات منع فرمایی و از همه سزاوار تر آنکه از سر و هو معکم اینما کنتم غافل نشوید و یقین دانی که بیت همسایه و هم نشین
هم ره همه اوست : تا دلق گدا و اطلس شه اوست : در انجمن فرق نهان خانه جمع : بالله همه اوست ثم بالله همه اوست : والصاحب
بالجنب بطریق نیکی فرو مگذارید با هم نشین و هم صحبت صاحب کشاف گفته مراد صاحبیست و این میتواند بود که رفیق سفر
باشد یا شریک در تعلم علم و آموختن حرفه یا هم نشین در مسجد و مجلس و غیر آن و نیکویی با او آنست که حق مصاحبت را نگاه داشته

مهربان باشد

و مهربان باشد و گفته اند صاحب بالجنب زن و جولست چه او پهلو خواهد که پهلوی شوهر نشیند و بقول جار را صاحب است و جمعی
بر آنند که آن کسیست که از همه مردمان منقطع شده و برای خیر و منفعتی ملازم این کس شده باشد و رعایت حال او نیز از لوازمست و از
ابن عباس رضی الله عنه منقولست که من شرم میدارم از کسی که دو نوبت قدم بر بساط من نهد و اثر بساط و جود من نواله بوی نرسد
وابن السبیل و دیگر احسان نمایید با رهگذریان با آنکه ایشان را جای امید و نفقه و راحله ایشان را مهیا سازید تا از کار کربت غربت از آیینه
دل ایشان بصیقل احسان شما زدوده گردد و بقول ابن السبیل مهمانست و احسان با او رعایت مراسم ضیافت باشد و آن تا سه
روز است و بعد از آن هرچه واقع شود در سبیل تصدق خواهد بود و اکرام ضیف را نیز ثواب جزیل بسیار است و احادیث صحاح
آمده که من کان یومن بالله والیوم الآخر فلیکرم ضیفه بیت چون مشرف شوی بمهمانی : دل جان را فدای مهمان کن : و اندران باب جبرئیل گرش مردن
گیرد خویش ابر دوست قربان کن و ما ملکت ایمانکم و نیکویی کنید با بندگان و پرستاران که در دست تصرف شما اند با کم
نفقات ایشان بطریق اعتدال مقرر دارید و خطاهای ایشان از روی حلم و بنده نوازی در گذرانید آخر وصیتی که بر زبان معالی بیان
سید آخر الزمان علیه افضل الصلوة از جمن گذشت این بود که الصلوة و ما ملکت ایمانکم ان الله لا یحب بدرستی که خدای دوست
نمیدارد من کان مختالا هر که باشد خرامنده متکبر که ننگ دارد از والدین و اقارب و همسایگان و مهمانان و بندگان خود و با ایشان
نیکویی نکند فخورا نازنده خود ستاینده که بر مردمان تفاخر کند و آنرا که خدای بدو داده سرمایه معصیت کند و از روی تجبر
و بیانات ز حقوق الهی مودی باز ندو نه با احسان با خلق بپردازد در حقایق سلمی از سهل بن عبدالله نقل میکند که جار ذی القربی دلست
و جار جنب نفس و صاحب بالجنب عقلی که بطریق شرع مصدر باید و ابن السبیل متعدد که مسافران بادیه غیب و مهمانان رسیده
از عالم لا ریب اند و ما ملکت ایمانکم اعضا و جوارح که فرمان بردار باشند در طریق عبادت پس با هر یک احسان بر وجهی باید کرد
تقویه همیشه و بیغزاید و مضمون آنچه در حقایق التاویل آورده اینست که والدین روح و نفس اند که قلب از ایشان متولد شده و احسان
با ایشان رعایت حق ایشانست بر وجهی که حق رعایت باشد آن تصفیه روحست بانوار و مشاهدات و تزکیه نفس بانواع مجاهدات
و ذی القربی وسایطی که بسبب ایشان وصول بملکوت عالیه دست دهد و یتامی قوای روحانیه اند چنانچه در آیه و آتوا الیتامی اموالهم آمده
و مساکین قوای نفسانیه از حواس ظاهره و غیر آن و جار ذی القربی عقلست و جار جنب وهم و صاحب بالجنب شوق و ارادت و ابن
السبیل فکری مودی مطلوب و ممالیک ملکات مکتسبه که مصادر افعال اصلیه اند و احسان با هر یک توفیه حقوق و حظوظ ایشانست
چنانچه بر هوشمندان پوشیده نیست بیت بدست هر که بود خاتم سلیمانی : هر آینه بشناسد زبان مرغان را الذین یبخلون و دوست
ندارد خدای کسانی را که با آنچه فاضل از نیاز و معیشت ایشان باشد بخل میکنند و یامرون الناس بالبخل و امر کنند کان مردمان را بخیلی از سخاوت باز
دارند بخل در لغت منع فضیلت است از مستحق و در شرع مخصوص است بمنع آنچه واجب باشد مانند زکوة و نزد محققان ترک ایثار است بوقت احتیاج
پس بخیل آن نباشد که زیاده از احتیاج خود بمحتاجان ندهد بلکه آن باشد که با وجود احتیاج از آنچه نگذارد و ایثار نکند و در معالم آورده
که آیه در شأن کردم بن زید و حیی بن اخطب و بحری بن عمرو و اشباه ایشان از یهود نازل شد که انصار را از روی نصیحت میگفتند که مال خود